

# تجزیه شبه‌قاره هند و پی‌آمدهای آن

علی اصغر رجاء \*

## چکیده

در برابر حضور استعمار انگلیس در هند و چپاول ثروت‌های این سرزمین، جنبش‌هایی سیاسی-اجتماعی به وجود آمد که خواهان استقلال بودند. اختلاف رهبران در تشکل‌های سیاسی ایجاد شده بر طبق الگوهای غربی در کنار دخالت عامل خارجی، باعث شد تا دموکراسی‌سازی به نفع اکثریت هندو جهت یابد. تبعیض و تأمین‌نشدن خواسته‌های مسلمانان در مناطق دارای اکثریت مسلمان و از طرفی دامن زدن به تنش‌های قومی از سوی عامل خارجی اسباب تجزیه شبه‌قاره را فراهم آورد.

## واژه‌های کلیدی

تجزیه، شبه‌قاره هند، استعمار، عوامل، پاکستان، بنگلادش.

تجزیه هند با از دست رفتن بخش بزرگی از سرزمین، جمعیت و حاکمیت مسلمانان بر شبه‌قاره همراه بوده است. پس از عثمانی، در تاریخ معاصر بیشترین کاهش قلمرو مسلمانان در شبه‌قاره به وقوع پیوسته و از این نظر شایسته بازنگری است. در این نوشتار، در مورد تجزیه هند به لحاظ زمینه‌ها، عوامل داخلی و خارجی و در نهایت پی‌آمدهای آن بحث و بررسی می‌شود.

استعمار تنها عامل خارجی بوده که در تجزیه هند دخالت داشته است. استعمار از نظر لغوی آبادانی خواستن؛ اما از آن‌جا که استعمارگران به بهانه آباد کردن، به استعمار منابع و ثروت‌های سرزمین‌های مستعمره می‌پرداختند، استعمار بار منفی یافت. استعمار را به لحاظ تغییراتی که در شیوه و گستردگی ابعاد آن پدید آمده، به سه دوره تقسیم می‌کنند:

الف) دوره استعمار کلاسیک یا حضور مستقیم نظامیان استعمارگر؛

ب) دوره استعمار جدید یا استعمار غیرمستقیم با ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی؛

ج) دوره استعمار فرانو یا بازگشت به بهره‌گیری از نیروی نظامی و فن‌آوری پیش‌رفته برای سلطه همه‌جانبه.

شیوه سوم پس از جنگ خلیج فارس به حضور نظامی امریکا در منطقه خاورمیانه و سپس حمله به افغانستان و عراق، اطلاق گشت.

تجزیه شبه‌قاره هند از زمان تسلط استعمار انگلیس بر این سرزمین پی‌ریزی شد و در نتیجه این شبه‌قاره، ابتدا به دو پاره هندو و مسلمان‌نشین تقسیم گشت که بخش مسلمان‌نشین در دو طرف بخش هندونشین قرار داشت و پاکستان شرقی و غربی نامیده شد. سپس بخش مسلمان‌نشین، خود به دو کشور مستقل در آمد و نام کشور پاکستان شرقی به بنگلادش تغییر کرد. پاکستان فعلی همان پاکستان غربی سابق است.

پس از جنگ جهانی اول، سه جریان مختلف به طور هم‌زمان در شبه‌قاره فعالیت داشتند که در طول تسلط استعمار بر این سرزمین، به وجود آمده بودند: مسأله سیاسی «تجزیه شبه‌قاره هند و استقلال پاکستان یا جنبش پاکستان»، «نهضت بیداری مسلمانان» و «آزادی هند از چنگال استعمار انگلیس».

سلطه استعمار انگلیس بر هند و پی‌ریزی تجزیه

«بابر» فاتح مغولی هندوستان از نوادگان امیر تیمور بود. وی ابتدا فرغانه را فتح کرد و بعد عازم هند شد و جلگه پنجاب و لاهور را تسخیر نمود و در هفتم رجب سال ۹۳۲ قمری

بیست آوریل ۱۵۲۶ میلادی) توانست سپاهیان سلطان ابراهیم لودی، پادشاه دهلی را در جلگه «پانی پت» مغلوب سازد و بدین وسیله، امپراتوری مغولی گورکانیان هند را پی‌ریزد. این امپراتوران از سال ۱۵۳۰ تا ۱۷۸۲ که آخرین پادشاه آن‌ها یعنی بهادرشاه دوم به وسیله انگلیسی‌ها به رانگون پایتخت برمه تبعید شد، در مدت ۲۵۲ سال بر این کشور سلطنت کردند. آن‌ها به سبب دور ماندن از زندگی چادرنشینی و خو کردن به دربارهای باشکوه و حرم‌سراهای مجلل، شجاعت و جنگ‌جویی را که از ویژگی‌های مغولان و تیموریان بود، از دست دادند و برای ماندن بر اریکه سلطنت، هرگونه امتیازی به استعمارگران خارجی دادند. در زمان همایون شاه فرزند بابر، واسگودوگامای پرتغالی، سواحل مالابار در جنوب باختری هند را تصرف کرد و پرتغالی دیگری به نام «المیدا»، ناحیه «گوا» در غرب هند را تسخیر کرد. همایون قدرت پادشاهی نداشت؛ زیرا از یک طرف برادرش و از جانب دیگر شیرشاه افغانی سلطنت او را تهدید می‌کردند. لذا او به دربار شاه‌طهماسب صفوی پناه برد و به کمک آنان کامران برادر خود را شکست داد و بر تخت و تاج دست یافت. در این میان پرتغالی‌ها از فرصت استفاده کردند و در سواحل غربی هند برای خود چند تجارت‌خانه و ایجاد کرده و اردوگاه‌های نظامی نیز ایجاد نمودند.

بعد از او اکبرشاه (۱۵۵۶-۱۶۰۵ میلادی) به سلطنت رسید. وی فقط به امور دربار رسیدگی می‌کرد. در زمان همین پادشاه به سال ۱۵۵۹ ملکه الیزابت اول پادشاه انگلستان، کمپانی هند شرقی انگلیس را تأسیس کرد و نمایندگانی نزد اکبرشاه فرستاد و امتیازات تجارتي بسیاری از او گرفت. پادشاه فرانسه به نام هانری چهارم در سال ۱۶۰۴ برای رقابت با انگلستان، کمپانی هند شرقی فرانسه را تشکیل داد. او نیز نمایندگانی نزد جهانگیر پادشاه گورکانی هند فرستاد ولی نتوانست امتیازاتی بگیرد؛ اما رقیب او انگلستان در زمان سلطنت جیمز اول به سال ۱۶۱۱ امتیازات زیادی از هندی‌ها گرفت و تاجران پرتغالی را از سواحل هندوستان اخراج کرد. جهانگیر معاصر شاه‌عباس اول بود. وی برای تأمین مخارج دربار خویش در سال ۱۶۳۹ سرزمین مدرس در جنوب هند را به انگلستان فروخت. او در مخارج دربار آن قدر افراط کرد که برای زوجه‌اش در «آگرا» مقبره‌ای به نام «تاج محل» ساخت که مدت بیست سال را با چندین هزار کارگر و مخارج بسیار زیاد صرف کرد. تلفیقی از هنر و معماری اسلامی و هندی این مکان، دیده می‌شود. در سال ۱۶۵۹ نوبت سلطنت به «اورنگ زیب» رسید. او به علت آن که منافع کمپانی‌های خارجی را بر استقلال ملی هند ترجیح می‌داد در همان سال، دچار شورش سیواجی رهبر طایفه ماراته‌ها شد که فردی وطن‌پرست بود و منطقه بیجاپور به دست سیواجی افتاد و اورنگ

زیب مجبور شد که لقب راجه به او بدهد. اورنگ زیب در سال ۱۷۰۷ درگذشت و بعد از او امپراتوری مغولی هند دچار تزلزل شد؛ زیرا بهادرشاه جانشین او نمی‌توانست با اقتدار حکومت کند. بنابراین در سال ۱۷۱۵ کمپانی هند شرقی انگلیس، از دولت هند امتیازاتی از قبیل معافیت گمرکی دریافت کرد و در زمان محمدشاه گورکانی نوه بهادرشاه به سال ۱۷۳۹ نادر به هند حمله برد و مدتی دهلی را گرفت و با غنایم زیادی به ایران برگشت. در سال ۱۷۴۶ «دوپلکس» نماینده کمپانی هند شرقی فرانسه، توانست بندر مدرس را که قبلاً یک انگلیسی خریده بود، تصرف نماید.

در پی این حرکت انگلستان که در تمام دنیا رقیب فرانسه بود، «رابرت کلايو» نماینده خود را مأمور کرد که برای گرفتن امتیازات بیشتر با پادشاه گورکانی مذاکره کند. در نتیجه در سال ۱۷۵۷ در ازای حقوقی که پادشاه گورکانی از نماینده انگلیسی کمپانی می‌گرفت، ولایت وسیع بنگال را به نام پادشاه انگلستان کرد. عاقبت دو کشور فرانسه و انگلستان بر طبق معاهده پاریس در دهم فوریه ۱۷۶۳ توافق کردند فرانسه به نفع انگلستان پای خود را از هند بیرون کشد ولی نفوذ خود در افریقا را افزایش دهد. از آن پس دولت انگلیس به کمپانی اخطار کرد که به خود عنوان دیوان دولت بدهد. با آن که بهادرشاه گورکانی در سال ۱۷۸۲ از کشور تبعید شده بود، سلطه کامل استعمار انگلیس بر هند میسر نشد مگر آن که تیپوسلطان، تیپوصاحب مهاراجه میسور پسر حیدرعلی‌خان بهادر را که بعد از مرگ حیدرعلی به سلطنت میسور رسیده بود، از پیش پای خود بردارد. انگلستان مجبور شد در سال ۱۷۸۴ پیمان صلحی با تیپوصاحب امضا کند. تیپوصاحب، دشمن سرسخت بریتانیا بود و در نهبان با فرانسوی‌های مقیم پوندیشری رابطه داشت. در سال ۱۷۸۸ عاقبت قوای انگلستان به «سرینگاپاتام» پایتخت تیپوصاحب، حمله کردند و او را کشتند و با قتل وی، انگلستان بر سراسر هندوستان چیره شد. از آن زمان به بعد هندوستان به یک نایب‌السلطنه‌نشین انگلستان تبدیل شد. از تشکیل کنگره ملی هند تا ظهور گاندی، عده‌ای از تحصیل‌کردگان هندی که ایده‌های ناسیونالیستی داشتند، در سال ۱۸۸۵ در کنگره ملی هند گرد آمدند. در این کنگره، هندوها و مسلمانان همه عضو داشتند. از درون این کنگره در سال ۱۸۹۵ حزب کنگره ایجاد شد که هدفش استقلال هندوستان بود. هندی‌ها در جنگ جهانی اول با فرستادن سرباز به جبهه، عملاً به انگلستان کمک کردند و بعد از پایان جنگ، مهاتما گاندی که قبلاً در افریقا برای حفظ حقوق سیاه‌پوستان در برابر سفیدپوستان اقداماتی کرده بود، به هند آمد و برای مجبور کردن فرمان‌روایان انگلیسی به اعطای استقلال به هند، در حزب کنگره «مقاومت منفی» در برابر استعمار را پیشنهاد کرد.

او نخستین مبارز تاریخ بود که با مهاجمان وطن خویش با روحیه قوی به جنگ پرداخت و پیروز شد. اعتقاد وی به نیروی پیروزیبخش متوسل نشدن به زور، از فلسفه اوپانیساد، بودا و حضرت عیسی علیه السلام سرچشمه می‌گرفت. او نافرمانی مدنی و تحریم کالاهای انگلیسی را یگانه سلاح می‌دانست. وی بارها به اتفاق «نهری» زندانی شد ولی لحظه‌ای از آرمان خود عقب‌نشینی نکرد. او وقتی از زندان بیرون می‌آمد، بدون توسل به زور با حکمرانان انگلیسی می‌جنگید. در پانزده اوت ۱۹۴۷ لرد مونت باتن آخرین نایب‌السلطنه هند طی مراسمی هندوها را به عنوان هندوستان و مسلمانان را به عنوان پاکستان به رسمیت شناخت و گاندی و محمدعلی جناح را معماران استقلال هند و پاکستان نامید.

مسلم‌لیگ از درون کنگره هند که در سال ۱۹۰۶ تشکیل شده بود، محمدعلی جناح را برای رهبری پاکستان و گاندی را برای رهبری هند به رسمیت شناخت. در بدو استقلال بر سر تصرف کشمیر و پاره‌های دیگر از نقاط شبه‌قاره بین هندویان و مسلمانان نزاع درگرفت. گاندی در دوازده ژانویه ۱۹۴۸ اعلام کرد که تا مسالمت میان فرقه‌های مختلف مذهبی برقرار نشود به روزه خود ادامه خواهد داد. در سی‌ام ژانویه ۱۹۴۸ یک فرد متعصب هندو، گاندی را به جرم مماشات با مسلمانان ترور کرد و به قتل رسانید.

در ۲۸ نوامبر ۱۹۴۹ قانون اساسی جمهوری هند تصویب شد و از ۲۶ ژانویه ۱۹۵۰ به مرحله اجرا درآمد. هم‌چنان که گاندی به جز رهبری مردم هند، پست سیاسی قبول نکرد، محمدعلی جناح نیز رهبر مسلمانان بود که پایه‌گذار پاکستان شد. نهری نخست‌وزیر، اولین زمام‌دار مسئول در هند بود و رئیس‌جمهور که جنبه تشریفاتی داشت دکتر راجند راپراساد نام داشت. در پاکستان عنوان محمدعلی جناح، رهبر اعظم بود ولی فرمان‌دار کل پاکستان که همه اختیارات حکومتی با او بود، خواجه ناظم‌الدین نام داشت.<sup>۱</sup>

### نقش ثروت هند در انقلاب صنعتی انگلستان؛ سرآغاز سلطه غرب

انقلاب صنعتی که رخدادی اساسی در تحولات غرب به شمار می‌آید و در تحولات ناشی از استعمار و از جمله تجزیه جهان اسلام نیز نقشی جالب توجه دارد، خود تا حدی معلول

۱. هنری توماس، بزرگان فلسفه، ترجمه: فریدون بدره‌ای، انتشارات کیهان، تهران: ۱۳۶۳؛ هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ترجمه: عبدالحسین آذرنگ، جلد اول، انتشارات کیهان، تهران: ۱۳۶۳؛ رنه گروسه، تاریخ آسیا، ترجمه: مصطفی فرزانه، انتشارات علمی، تهران: ۱۳۲۹؛ جواهر لعل نهری، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه: محمود تفضلی، سه جلد، امیرکبیر، تهران: ۱۳۵۱ و رالف لین تون، سیر تمدن، ترجمه: پرویز مرزبان، انتشارات دانش، تهران، ۱۳۳۷ هر یک صفحات مختلف.

استعمار است. شواهدی در ذیل می‌آید که اثبات می‌کند ابتدا استعمار بریتانیا با چپاول ثروت‌هایی مانند سرزمین هند، به انقلاب صنعتی دست یافت و سپس به مدد این انقلاب، پایه‌های استعماری خود را محکم‌تر کرد و در این میان تجزیه سرزمین‌ها برای غارت ثروت آنها هم ضروری بود.

ویل دورانت ثروت هند در زمان تصرف این سرزمین توسط کمپانی هند شرقی بریتانیا را چنین توصیف می‌کند:

در عهد سلسله تیموریان هند وضع مردم نسبتاً بهتر شده بود. دست‌مزدها ناچیز بود. در عهد اکبر دست‌مزد کارگران از روزی سه سنت تا نه سنت نوسان داشت. در مقابل قیمت‌ها هم به همین نسبت پایین بود. در سال ۱۶۰۰ میلادی در مقابل پرداخت یک روپیه که به طور عادی ۳۲/۵ سنت است ۸۸ کیلو گندم یا ۱۲۶ کیلو جو خریداری می‌شد. در سال ۱۹۰۱ میلادی همان یک روپیه بهای سیزده کیلو گندم یا بیست کیلو جو بود. یکی از انگلیسی‌های مقیم هند در سال ۱۶۱۶ میلادی و فوراً ذوقه را در سراسر مملکت، بسیار عظیم توصیف می‌کند و می‌افزاید که «در آن جا هر کس، بی آنکه کم‌یابی یا قحط و غلایی، باشد نان می‌خورد». انگلیسی دیگری که در قرن هفدهم در هند سیاحت می‌کرد، متوجه شد که متوسط مخارج روزانه‌اش چهار سنت است.

ثروت این کشور در عهد چندره گوپته، ماوریا و شاه جهان به اوج خود رسیده بود. ثروت هند در عهد شاهان سلسله گوپته در تمام جهان ضرب‌المثل شده بود. یوان چونگ در توصیف یکی از شهرهای هند می‌گوید که با باغ‌ها و استخرها جمالی یافته بود و به نهادهای ادب و هنر آراسته بود؛ «ساکنانش در آسایش بودند و خاندان‌هایی در آن بودند پرخواسته میوه و گل در آن فراوان بود... مردم سیمایی ظریف داشتند و جامه‌هایشان از حریر رخشان بود؛ گفتارشان... روشن و بامعنا بود...». نیکولو کونتی سراسر سواحل گنگ را [در حدود سال ۱۴۲۰ میلادی] پر از شهرهای آباد می‌بیند: «همه خوش ساخت و دارای بوستانها و باغستانهای فراوان، زر و سیم، بازرگانی و صنعت». خزانه شاه جهان چنان سرشار بود که او دو اتاق محکم زیرزمینی داشت که گنجایش هر یک ۴۲۵۰ مترمکعب بود، تقریباً سرشار از سیم و زر. وینست اسمیت می‌گوید: «مدارک آن زمان جای هیچ‌گونه شکی باقی نمی‌گذارد که جمعیت شهرهای مهم‌تر وضع مرفه‌تری داشتند». جهان‌گردان هر یک از شهرهای آگره و فتحپور سیکری را بزرگ‌تر از لندن توصیف کرده‌اند. آنکتیل دوپرون که در سال ۱۷۶۰ در مناطق مهراته سفر می‌کرد، خود را «در میان سادگی و سعادت عصر طلایی» یافته است؛ «مردم شاد، پر نیرو و در سلامت کامل بودند».

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه: احمد آرام، ع. پاشایی، امیرحسین آریان‌پور، ج ۱، ص ۵۵۱ - ۵۵۲، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۵.

ورا آنتستی<sup>۱</sup> انگلیسی می‌نویسد:

در هند تا قرن هیجدهم، شرایط اقتصادی نسبتاً پیش‌رفته‌ای وجود داشت و روش‌های تولیدی، صنعتی و سازمان تجاری آن کشور با سایر بخش‌های جهان قابل قیاس بود... این کشور موسلین‌های زیبا و سایر ساخته‌ها و مصنوعات نفیسی را می‌ساخت و صادر می‌کرد، در حالی که نیاکان ما بریتانیایی‌ها در همان هنگام، زندگانی بدویان را داشتند. اما هند نتوانست در انقلاب اقتصادی که به دست نوادگان همان نیمه‌وحشی‌ها صورت گرفت، شرکت کند.

پل باران، پس از ذکر این گفته آنتستی، می‌افزاید:

این «قصور» نه تصادفی بود و نه ناشی از بی‌لیاقتی نژاد هندی؛ بلکه ثمره تاراج حساب‌شده، بی‌رحمانه و منظم هندوستان به دست سرمایه‌های انگلیسی بود. این برنامه از آغاز حکمرانی بریتانیا آغاز شد. میزان تاراج و آنچه از هندوستان به یغما برده شد، چنان اعجاب‌آور است که مارکیز سالیسبوری، وزیر وقت امور هند، در سال ۱۸۷۵ هشدار داد «اگر قرار است هندوستان چاپیده شود، باید این چاپیدن به نحوی عاقلانه صورت گیرد»<sup>۲</sup>

پل باران میزان ثروتی را که در فاصله جنگ پلاسی (۱۷۵۷) تا جنگ واترلو (۱۸۱۵) از هند به وسیله انگلیسی‌ها به غارت رفت، بین پانصد الی هزار میلیون پوند استرلینگ برآورد می‌کند. این دوران تاریخی بسیار مهمی است و انباشت سرمایه در این زمان بی‌شک در پیدایش انقلاب صنعتی نقش تعیین‌کننده داشت. در نتیجه، انگلستان با این سیل طلا به انقلاب صنعتی موفق شد و گرنه پیش از سال ۱۷۶۰ دستگاه‌های نخ‌ریسی لانکشایر با دستگاه‌های مشابه در هند، ایران و چین تفاوتی نداشت.<sup>۳</sup>

استعمارگران اروپایی در دوره امپریالیسم قدیم (قرن شانزدهم تا اواخر قرن نوزدهم) با چپاول و غارت ثروت دیگر قاره‌ها - چه از طریق سود حاصل از تجارت نابرابر و خدعه‌آمیز و چه از طریق غارت صریح و آشکار فلزات قیمتی و اموال پرارزش دیگر مناطق - سیل سرمایه را به اروپا سرازیر کردند. همین سرمایه‌ها، علت و باعث وقوع انقلاب صنعتی در انگلستان گردید. از سال ۱۷۶۰ میلادی (۱۱۳۹ شمسی) یعنی سه سال بعد از غارت بنگال، تحولات عمیقی شروع شد که انقلاب صنعتی نام گرفت. قبل از این تاریخ، ماشین‌های بافندگی انگلستان به همان سادگی هندوستان بود. صنایع ذوب فلز انگلستان در سال

1. Vera Antstey.

۲. اقتصاد سیاسی رشد، ترجمه: کاوه آزادمنش، ص ۲۶۸ - ۲۶۹، خوارزمی، تهران: ۱۳۵۹.

۳. همان، ص ۲۶۹ - ۲۷۱.

۱۷۵۰ میلادی (۱۱۲۹ شمسی) از کار افتاده بودند؛ زیرا جنگل‌هایی که برای تأمین چوب سوخت این کارخانه‌ها به کار می‌رفت، از بین رفتند. در آن دوران، چهارپنجم آهن مورد نیاز انگلستان از سوئد وارد می‌شد. در سال ۱۷۶۰ میلادی (۱۱۳۹ شمسی) دوک‌های ریسندگی مکانیکی معمول گشت و در بخش ذوب فلزات، زغال‌سنگ به تدریج جای‌گزین چوب شد. سپس اختراعات مؤثر و سرنوشت‌سازی به عمل آمد که اختراع ماشین بخار در سال ۱۷۶۸ میلادی (۱۱۴۷ شمسی)، از مهم‌ترین آنها بود.<sup>۱</sup>

این ماشین‌ها توسعه صنعتی آن دوران را تسریع کرد، ولی برعکس آن‌چه تاکنون تبلیغ شده، این اختراعات علت این پیش‌رفت نبوده‌اند. بسیاری از این اختراعات سال‌ها بلکه چند صد سال خاک خورده بودند تا موقع و مکان استفاده از آنها فرا برسد. برای مثال، پیش از آن که «وات» متولد شود، آزمایش‌های زیادی با بخار به عمل آمده بود. آن‌چه اکنون اهمیت داشت، نیاز به استفاده از ماشین بخار در بازار تجارت بود. پیش از آن که ثروت‌های هندوستان به دست انگلیسی‌ها بیفتد، سرمایه کافی برای ساخت ماشین بخار در دسترس نبود و به علاوه به ایجاد آن نیز نیازی احساس نمی‌شد. اگر وات پنجاه سال زودتر متولد شده بود، بی‌شک اختراع او با خودش به گور می‌رفت. بی‌شک در تاریخ مسلماً هیچ نوعی سرمایه‌گذاری تا آن زمان، به اندازه غارت هندوستان منافع و سود با خود نیاورده بود؛ زیرا انگلستان قریب پنجاه سال بدون رقیب، ثروت‌های هندوستان را غارت می‌کرد. اما همان‌گونه که چپاول مستعمرات به انگلستان امکان داد در راه انقلاب صنعتی گام گذارد، دیگر کشورهای دیگر اروپایی نیز چه از راه چپاول مستقیم مستعمرات خود و چه در جوار انگلستان، به راه ترقی و پیش‌رفت گام نهادند. برعکس کشورهای مورد تهاجم آسیا، آفریقا و امریکای لاتین به سبب غارت بی‌امان و عمیق منابع مالی و انسانی سرزمین‌هایشان به قهقرا رفتند، چنان‌که تا به امروز نیز نتوانسته‌اند آن را جبران کنند.

### استعمار نو

وقوع انقلاب صنعتی در انگلستان در قرن هجدهم میلادی و سپس گسترش آن به فرانسه و آلمان و دیگر کشورهای اروپایی در قرن نوزدهم و نیز انقلاب‌های سیاسی در امریکا و فرانسه باعث شد تحولات گسترده‌ای در صحنه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایج در جوامع غربی ایجاد گردد.<sup>۲</sup>

۱. همایون الهی؛ *امپریالیسم و عقب‌ماندگی*، ص ۷۱ و ۷۲ چاپ سوم، نشر قومس، تهران؛ ۱۳۷۵، و نقل از:

The Law of Civilization and Decay, p.314.

۲. ایرا. ام لایبوس، *تاریخ جوامع اسلامی قرون نوزدهم و بیستم*، ترجمه: دکتر محسن مدیر شانه‌چی، ج ۲،

ص ۱۵-۱۶، آستان قدس، مشهد؛ ۱۳۷۶.



این تحولات در کنار رشد روحیه استعمارستیزی در بین ملل زیرسلطه در قالب جنبش‌های استقلال‌خواهی، باعث شد که استعمار قدیم و حضور مستقیم نظامی به استعمار جدید تبدیل و دامنه نفوذ آن گسترده‌تر گردد. اگر گفته می‌شود کشورهایمانند ترکیه، حبشه (اتیوپی)، افغانستان و ایران هرگز تحت استعمار واقع نشدند، به حضور بلندمدت و گسترده نظامیان استعمارگر مربوط است که نتوانستند مقدرات این کشورها را به این شکل در دست گیرند. اما همین کشورها در دوره استعمار جدید آماج اهداف استعماری قرار گرفتند.

استعمار کلاسیک همواره در پی غارت سرمایه‌های مادی و ایجاد کانون‌های بحران<sup>۱</sup> دائم در سرزمین‌های اسلامی بود؛ اما به تصور این که قرن‌ها حاکمیت خود را بر این سرزمین‌ها حفظ خواهند کرد، عجله و شتابی برای جای‌گزینی فرهنگ خودش به جای

۱. بحران به اعتبار عوامل به وجود آورنده، در انواع گوناگون فکری، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، پولی، پزشکی، روان‌شناختی، دیپلماتیک، استراتژیک، ایدئولوژیک، نظامی، قومی و زیست‌محیطی ظاهر می‌شود. بحرانیها در هر نوع خود دارای مشخصاتی ویژه هستند. همچنین بحران ممکن است در سطح مدیریت، مردم و عوامل خارجی به صورت ملی، منطقه‌ای و جهانی و نیز به شکل خرد یا کلان به وجود آید. بحران در کلی‌ترین برداشت، به نوعی نابه‌سامانی شدید در وضعیت یا موقعیت یک پدیده یا یک حوزه عملکرد اشاره دارد. گستره کاربرد این اصطلاح چنان بوده که سودمندی تحلیلی آن برای تفکر اجتماعی معاصر، گاه در معرض تردید قرار گرفته و موجب شده است تا برخی صاحب‌نظران به مبهم بودن کاربردهای آن اشاره کنند. (محمود کتابی و دیگران، دولت و بحران رفاه و توسعه، فصل نامه رفاه اجتماعی، سال چهارم، بهار ۱۳۸۴، شماره ۱۶، ص ۱۶ و نقل از:

Holton, Rj, (1987), *The Idea of Crisis in Modern society*, British Journal of sociology, Vol. XXXIII, NO. 4.

بر این اساس، به نظر می‌رسد با متمرکز شدن بحث‌های جامعه‌شناختی-روان‌شناختی بر ابعاد عینی پدیده‌ها، بحران نیز در این علم عمدتاً به جنبه‌های ملموس و مادی امور جمعی اشاره دارد و از جنبه‌های ذهنی-نظری تا حدودی غفلت می‌شود و این خود خلأ نظریه‌پردازی درباره بحران را گوشزد می‌کند. تقابل و دوگانگی‌ها در به کارگیری مفهوم بحران باعث گردیده که برخی، از لزوم ایجاد یک نظریه در مورد بحران سخن به میان آورند که بتوان در قالب آن به آسیب‌شناسی تورم معنایی ایده بحران و نقد به کارگیری بدون دقت نظری این اصطلاح پرداخت. در حوزه نظام‌های تطبیقی سیاسی، مفهوم بحران توسط اندیشه‌ورانی چون بایندر، آلموند، پای و هابرماس، در چهار اثر معروفشان *بحرانها و توابعها در توسعه سیاسی، بحران، انتخاب و تفسیر، جلوه‌هایی از توسعه سیاسی و بحران مشروع سازی* به کار گرفته شده است. در واقع این چهار اثر، ارائه کننده چارچوبی از تفکرات توسعه سیاسی بوده که به «نظریه بحران» معروف شده است. این افراد قصد نداشتند با استناد به یافته‌های تجربی یا استدلالی، نظریه منسجمی از توسعه ارائه دهند، بلکه صرفاً می‌خواستند زمینه لازم نظری برای کاوش‌های بعدی در حوزه توسعه سیاسی را فراهم آورند. به همین منظور آنان صرفاً کوشش‌های خود را در حوزه این پنج مبحث محدود کرده‌اند: تعریف بحران، مشکلات شناخت انواع بحران، منشأ بحرانها، راه‌حل بحرانها و رابطه بین بحرانها و توسعه سیاسی. (حسین سیف‌زاده، *نظریه‌های مختلف درباره راه‌های گوناگون نوسازی و دگرگونی سیاسی*، ص ۱۶۹ - ۱۷۰، چاپ دوم، نشر قومس، تهران: ۱۳۷۳)

فرهنگ‌های ملت‌های مستعمره، از خود نشان نمی‌داد. در دوره استعماری جدید، هم‌زمان با چپاول ثروت‌های مادی و معنوی، انقطاع و دگرگون‌سازی فرهنگی نیز مورد نظر استعمارگران قرار گرفت.<sup>۱</sup> در این دوره، حکومت‌هایی به ظاهر مستقل در جهت اهداف استعمارگران عمل می‌کردند؛ زیرا حضور نظامی مستقیم استعمارگران با واکنش‌های استقلال‌خواهی به ویژه در کشورهای یاد شده که سابقه فرهنگی داشتند، روبه‌رو می‌شد. حکومت‌های این کشورها با تغییر آداب دینی و فرهنگ رایج منطقه، زمینه‌های واکنش در برابر مقابله با منافع استعمارگران را از میان برداشته، راه تسلیم و پذیرش یک‌جانبه غرب‌گرایی را فراهم می‌آوردند. برای مثال، کشف حجاب در تاریخ معاصر کشورهایی چون الجزایر، مصر، ترکیه فعلی، افغانستان و ایران از آن‌جا به وقوع پیوست که زمام‌داران آنها بسته به اوضاع تاریخی و جغرافیایی و اوضاع ویژه خود، خواستند الگوهای غربی را در امور نظامی، اداری و آموزشی، در کشورهای خویش اجرا نمایند.

### گفتمان‌های جاری در شبه‌قاره تا آستانه تجزیه

در شبه‌قاره هند تا آستانه تجزیه آن به دو سرزمین پاکستان و هندوستان در سال ۱۹۴۷ میلادی سه گفتمان<sup>۲</sup> عمده جریان داشت:

۱. جهانبخش ثواب، نگرشی تاریخی بر رویارویی غرب با اسلام، ص ۳۲۱ - ۳۲۴، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم: ۱۳۷۹.

۲. گفتمان ترجمه «Discourse» است که گاهی به بحث، گفت و گو و مذاکره هم ترجمه می‌شود. گفتمان در اصطلاح، نظام معانی خاصی است که در آن هیچ دالی معنای ذاتی و ابدی ندارد. هرگفتمان برای بازنمایی مرزهای هویتی خود میان مجموعه‌ای از مفاهیم و نشانه‌های خاص ارتباط ایجاد کرده و آنها را مفصل‌بندی می‌کند. در هر گفتمان یک دال مرکزی وجود دارد که به طور نسبی در معنای خاصی تثبیت می‌گردد و به نشانه‌ها و مفاهیم دیگر معنا می‌بخشد. هم‌چنین هر گفتمان مبتنی بر پیش‌فرض گفتمان یا گفتمانهای دیگری است که سازنده بوده، بار ناکامی‌های آن را بر دوش می‌کشد؛ به طوری که غیریت‌سازی برای تعریف مرزهای هویتی گفتمان ضروری است. گفتمان‌ها تحت تأثیر ساختار اجتماعی (مقتضیات، تحولات)، نخبگان جامعه و در تهدید و چالش هویت از جانب غیر رقیب، به منظور بازنمایی سیاست زندگی برای هویت‌سازی ظهور می‌کند (بابی سعید، *هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی*، پیشین، صص ۴۹ - ۵۰ و ۸۷ - ۹۰). معنای واقعیات عینی و بیرونی اجتماعی و سیاسی در چهارچوب گفتمانها مشخص می‌شود و هیچ معنا و واقعیت معنا داری خارج از عرصه گفتمان‌ها وجود ندارد (بشیریه، حسین، «چهارچوب نظری جامعه‌شناسی سیاسی»، *نقد و نظر*، سال پنجم، شماره سوم و چهارم، تابستان و پاییز ۱۳۷۸، ص ۳۱۲). از این رو پراکندگی معنایی و تضاد آنها تحت تأثیر گفتمان هژمون ایجاد می‌شود و به نظم و انسجام می‌انجامد. گفتمان هژمون معنا را بر لفظ تثبیت می‌کند و دال‌ها را به تثبیت موقت معنایی می‌رساند. هژمونی صرفاً استیلا و برتری نیست، بلکه حاصل رضایت و پذیرش غیر هم هست. گفتمان، زمانی مسلط می‌شود که نشانه‌ها و دال‌های خود را وارد گفتمان غیر کند به گونه‌ای که گفتمان غیر، از نظام معنایی خود تهی شود. گفتمان هژمون زمانی در این استراتژی خود موفق می‌شود که بیشترین اقتناع را ایجاد کند. از آن‌جا که نظام معنایی گفتمانها ذاتی و ابدی نیست، سلطه هژمونی

۱. گفتمان اسلام؛

۲. گفتمان هندوئیسم (شامل بودایی، برهمنی و سیک)؛

۳. گفتمان غرب (مسیحیت).

گفتمان اسلام در مقابل گفتمان جاری و بومی هندوئیسم، از قرن چهارم قمری شروع به هژمونی شدن نمود و تسلط آن در زمان غیاث‌الدین تغلق‌شاه در قرن چهاردهم میلادی (هفتم قمری) تقریباً بر تمام شبه‌قاره بلامنازع بود. سپس این تسلط در دوران ۳۲۰ ساله حکومت گورکانیان (تیموریان، مغولان کبیر) دست‌کم به مدت ۱۵۰ سال از زمان اکبر (۹۶۳ قمری) تا زمان اورنگ زیب (۱۱۱۸ قمری) باز هم به صورت بلامنازع بر تمام شبه‌قاره تکرار شد. تا این زمان، منازعه میان اسلام و هندوئیسم بود، هرچند اندکی پیش از آن گفتمان غرب شروع به بسط نفوذ کرده بود. استعمار از سال ۱۶۰۰ میلادی در عصر شاه‌جهان در پوشش تجاری، از طریق دریا وارد شبه‌قاره شد<sup>۱</sup> و نفوذ آن از سمت شرق گسترش یافت مهاجمان تا پیش از این از راه خشکی و از شمال شرقی و شرق وارد شبه‌قاره شده بودند.

ثبات نسبی اسلام در شبه‌قاره در طول حکومت بابریان، نشان داد که اسلام نسبت به نظام‌های بیگانه دیگری که در گذشته به هند آمده بودند، به طور کلی نظام پیچیده معنوی، فرهنگی و اجتماعی برتری است. اسلام در بسیاری از زمینه‌ها، نسبت به هندوئیسم انسانی‌تر و برتر بود، به ویژه در برابر پیروان هندویی که به کاست‌های پست‌تر تعلق داشتند. این دو در یک‌دیگر نفوذ داشتند؛ اما با هم در نمی‌آمیختند. ناسازگاری‌های

آنها نیز ناشی از برتری ذاتی گفتمانها نیست. ایجاد نظام معنایی موجه و قابل پذیرش در جهان معانی باعث تسلط و هژمونی یک گفتمان می‌شود. پس تسلط یک گفتمان اولاً به قابلیت اعتبار یعنی ایجاد پذیرش در تصور جمعی جامعه بستگی دارد و ثانیاً به دست‌رسی آن. یعنی یک گفتمان بتواند برای پرسش‌ها، خواسته‌ها و معضلات اجتماعی جامعه پاسخ‌های آماده داشته باشد (هراس بنیادین: *اروپا‌مداری و ظهور اسلام‌گرایی*، ص ۸۹ - ۹۰). در صورتی که گفتمان رقیب بتواند به کمک ساز و کارهای مختلف، این نظام معنایی را شالوده‌شکنی کند و ساختارهای معنایی شکل گرفته در ذهنیت جمعی مردم را درهم بریزد، آن گاه این گفتمان هژمونی‌اش را از دست می‌دهد. به این ترتیب تولید معنا ابزاری مهم برای ثبات روابط قدرت به شمار می‌رود. از طریق تولید معنا، روابط قدرت، طبیعی و هم‌سو با عقل سلیم جلوه داده می‌شود تا از نظرها پنهان بماند و قابل مؤاخذة نباشد. از این رو، موفقیت گروه‌های سیاسی در به دست گرفتن قدرت و تصاحب افکار عمومی به توانایی‌شان برای تولید معنا بستگی دارد (علی اصغر سلطانی، «تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش»، فصل‌نامه علوم سیاسی، شماره ۲۸، زمستان ۱۳۸۳، ص ۱۵۳ به بعد). تنها دریک بستر بحرانی حاصل از تزلزل یا شکست یک گفتمان است که هژمونی گفتمان‌ها جابه‌جا می‌شود و دال‌های گفتمان هژمون حول یک دال مرکزی به تثبیت موقت معنایی می‌رسد.

۱. ال. اس. استاورانوس، *جامعه‌شناسی تاریخی - تطبیقی جهان سوم*؛ *ترجمه: رضا فاضل*، ص ۱۸۷، سمت، تهران: ۱۳۸۳.

اجتماعی و معنوی این دو نظام مانع از برتری‌جویی هندوئیسم بود: تساوی انسانها در برابر آفریدگار و توحید و تنزیه او، تحریم غنا، زبان اردو و بهره‌گیری از گوشت و لبنیات گاو در اسلام در مقابل نظام کاست، چندگانه‌پرستی و تجسم آفریدگار، موسیقی را بیان عادی لذت معنوی و آرزوها دانستن، زبان هندی و تقدس گاو در هندوئیسم.<sup>۱</sup>

به وجود آمدن زبان اردو در شبه‌قاره از مظاهر تأثیر هندوئیسم و اسلام بر یک‌دیگر است. پیوند دو زبان هندی و فارسی از قرن چهارم یعنی دوره سلطنت غزنویان در لاهور شروع شد و صورت کامل آن در سده نهم قمری نمایان گشت. در قرن یازدهم در دوره سلطنت شاه‌جهان به حد کمال رسید و در اواخر عصر پادشاهان مغولی بابری، در سراسر نواحی هندوستان منتشر شد و در زبان ادبی به کار رفت. در قرن نهم اشعار و سروده‌های «بابا نانک»، بانی آیین سیک و هم‌چنین نعمات پرشور «کبیر» به زبان هندی آمیخته به فارسی، به خوبی نشان می‌داد که زبان اردو در حال تکوین و تدوین بوده است. آیین سیک و کبیر از مظاهر دیگر تأثیرگذاری اسلام بر هندوئیسم بود. بابا نانک و کبیر، از جمله مصلحان هندو بودند که تحت تأثیر اسلام و تصوف، به پیراستن آیین هندو از خرافات و اوهام دست زدند.<sup>۲</sup>

کوشش‌های بیهوده‌ای نیز در زمان اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴ قمری / ۱۵۵۵ - ۱۶۰۵ میلادی) و داراشکوه (۱۰۲۴ - ۱۰۶۹ قمری / ۱۶۱۵ و ۱۶۵۹ میلادی) برای ایجاد وحدت میان اسلام و هندوئیسم صورت گرفت و حتی داراشکوه جان خود را در این راه از دست داد و برادرش اورنگ‌زیب او را کشت.<sup>۳</sup>

تا این زمان، علی‌رغم تأثیرپذیری اسلام و هندوئیسم از یک‌دیگر، اسلام گفتمان مسلط بر شبه‌قاره است و هندوئیسم گفتمان غیر در حاشیه به شمار می‌آید. غرب هم در حال باز کردن جای پای خود در شبه‌قاره است و استعمار انگلیس نماینده آنان به شمار می‌آید. ضعف و زوال حکومت مسلمانان در هند پس از اورنگ‌زیب باعث شد که قوم «مراٲهه» بر دهلی مسلط گردند و شاه تیموری دست‌نشانده آنان شود. در این هنگام، جنبش شاه

۱. تاریخ جنوب شرقی، جنوب و شرق آسیا مقاله و اسناد، گردآوری کوکی کیم، ترجمه: علی درویش، ص ۳۸۴، معاونت فرهنگی آستان قدس، مشهد: ۱۳۷۲.

۲. علی اصغر حکمت، سرزمین هند (بررسی تاریخی و اجتماعی و سیاسی و ادبی هندوستان از ادوار باستانی تا عصر حاضر)، ص ۱۰۸ و ۱۰۹، انتشارات دانشگاه تهران، تهران: ۱۳۳۷.

۳. هدی سید حسین زاده، «نقش داراشکوه در وحدت ادیان»، گزارش و گفت و گو، شماره ۱۶، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۴، ص ۹۵؛ سید ضیاءالدین سجادی، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص ۱۶۴، چاپ یازدهم، سمت، تهران: ۱۳۷۹ به نقل از تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص ۲۱۴.

ولی‌الله در پاسخ به این تحول به منظور بازنمایی هویت اسلامی، بازیابی تفوق سیاسی و نجات مسلمانان از ستم مراته‌ها به وجود آمد. وی از احمدشاه، بانی افغانستان استمداد کرد. احمدشاه نیز پذیرفت و در سال ۱۷۶۱ میلادی (۱۱۷۵ قمری) در پانی‌پت، در پنجاب شرقی، به مراته‌ها هجوم برد و ایشان را در هم شکست. اما نسل بعدی آنان دوباره قدرت گرفتند و به نیابت شاه تیموری منصوب گردیدند.<sup>۱</sup>

در حالی که سیک‌ها در پنجاب حکومت برپا کرده بودند، در سال ۱۸۰۳ میلادی (۱۲۱۸ قمری) انگلیسی‌ها پس از شکست مقاومت تپوسلطان در میسور، به دهلی رسیدند و قوای مراته‌ها را پراکنده کردند و در عمل به جای ایشان به نیابت تیموریان هند دست یافتند. سیک‌ها هم پس از آن که مقاومت مسلمانان را در پنجاب درهم شکستند، در نبرد با انگلیسی‌ها شکست خوردند و پنجاب هم به دست انگلیسی‌ها افتاد. در آستانه قرن نوزده میلادی (اوایل قرن دوازدهم هجری) انگلیسی‌ها سند را هم تصرف کردند و در حوالی نیمه آن قرن شاهزاده‌نشین‌های دیگر را نیز به تبعیت خود در آوردند و بر کل هندوستان مسلط شدند.

دخالت عامل خارجی در بحران ناشی از فروپاشی تیموریان هند که در قرن نوزدهم در پی به دست گرفتن حکومت در هند برآمد، باعث شد که علی‌رغم اتحاد موقت سطوح داخلی بحران در سال ۱۸۵۷ و شورش آنان علیه استعمار انگلیس، گفتمان غرب در هندوستان به هژمونی برسد. هژمونی گفتمان غرب در هندوستان با وجود سرایت بحرانهای جنگ جهانی اول و دوم به آن، تا سال ۱۹۴۷ و زمان تجزیه شبه‌قاره باقی ماند. هژمونی گفتمان غرب در شبه‌قاره، هویت‌های جدیدی را به وجود آورد که به تجزیه شبه‌قاره انجامید.

#### استقلال‌طلبی و تجزیه‌طلبی در شبه‌قاره

در مقابل هژمونی گفتمان غرب در شبه‌قاره، دو گونه واکنش شکل گرفت؛ واکنش اول یعنی استقلال‌طلبی از نظر زمانی مقدم است. در این واکنش، سطح جدیدی در بحرانهای حاصل از دوره گذار جامعه سنتی به مدرن و فرایند نوسازی شبه‌قاره هند، به وسیله گفتمان غربی به وجود آمد که نخبگان دینی و سیاسی و توده مردم را شامل بود. توده مردم تا پیش از حضور استعمار، در تحولات سیاسی و اجتماعی نقشی نداشتند. در بحران فروپاشی

۱. مرتضی اسعدی، جهان اسلام: بنگلادش، پاکستان، ترکیه، جدوم، ص ۱۴۵، مرکز نشر دانشگاهی، تهران: ۱۳۶۹.

حکومت بابریان در هند، نقش مردم طی قیام سال ۱۸۵۷ شروع شد و از آن پس تأثیر آنان در تحولات و بحرآنهای شبه‌قاره افزایش یافت که به جنبش استقلال‌طلبی در شبه‌قاره انجامید. در این جنبش، عموم مردم اعم از مسلمان، هندو و سیک شرکت داشتند، اما استعمار خارجی، پس از شورش و قیام سال ۱۸۵۷ در جداسازی آنان و دادن بخشی از اختیارات و پست‌ها به ضرر دیگری تلاش کرد؛ به طوری که از دست رفتن قدرت سیاسی مسلمانان در هند و سپس شکست رهبران دینی در به دست گرفتن دوباره قدرت، نخبگان مسلمانان را با مسأله پیچیده در اقلیت بودن گرفتار نمود و این امر خود با نیروگرفتن از دگرگونی‌های اقتصادی جامعه توسط استعمار آغاز شد.<sup>۱</sup>

نخبگان مسلمان برای رهایی از عقده در اقلیت بودن، جنبش‌های تجزیه‌طلب «علی‌گره»، «خلافت» و «جنبش پاکستان» را به راه انداختند. استقلال‌طلبی، واکنشی جهانی در برابر استعمار از سوی مردم در مستعمرات و رهبرانشان به شمار می‌آید که از قرن هجدهم و نوزدهم میلادی شروع شده بود و در هند هم مصداق داشت. اما جنبش تجزیه‌طلبی در شبه‌قاره، هرچند ریشه‌های تاریخی دارد، به دوران پس از نوسازی در قرن بیستم مربوط است.

### عوامل داخلی تجزیه شبه‌قاره هند در تعامل با استعمار

از آن‌جا که زمان تجزیه و استقلال شبه‌قاره یکی است، سعی می‌شود عواملی را که به صورت مشترک است و هم در تجزیه و هم در استقلال نقش دارد، آن گونه که در تجزیه نقش داشته، بررسی گردد و از ذکر عوامل استقلال که در تجزیه نقشی نداشته، خودداری شود.

#### یکم. عوامل اجتماعی تجزیه

این عوامل عبارتند از:

- جنبش‌های فکری دینی: در ربع آخر سده نوزدهم میلادی و سیزدهم قمری، یک سری جنبش‌های فکری دینی که نقش هویت‌سازی و افزایش خودآگاهی را در میان مسلمانان داشتند، در پاسخ به مظالم و تغییرات ناخواسته ناشی از حضور بیگانه در کل جهان اسلام به وجود آمد که دامنه آن به شبه‌قاره نیز کشیده شد.

۱. جنبش اسلامی و گرایشهای قومی در مستعمره هند، گردآوری مشیرالحسن، ترجمه: حسن لاهوتی، ص ۳۳۳، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد: ۱۳۶۷.

با توجه به تعالیم اسلامی و سابقه دیرینه فرهنگ و تمدن اسلامی و قدرت سیاسی مسلمانان، طبیعی بود که مسلمانان هند سلطه انگلیسی‌ها را نپذیرند. انگلیسی‌ها نیز به این واقعیت توجه داشتند. از این رو، همواره در صدد تضعیف و حذف عوامل قدرت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مسلمانان بودند. در این زمینه، با سیاست تفرقه‌افکنانه، هندوها را در برابر مسلمانان تقویت کردند. آنان از سال ۱۸۳۵ میلادی با تصرف اوقاف، تعطیل مدارس دینی هندو، جای‌گزینی زبان انگلیسی به جای زبان فارسی که سال‌ها زبان رسمی هند بود و منع تجارت مسلمانان، اقداماتی در جهت تضعیف مسلمانان انجام دادند. به تدریج، جنبش‌های اصلاحی در بین مسلمانان هند برای مقابله با توطئه انگلیسی‌ها به وجود آمد و در نهایت، به جنبش «هندی خلافت» انجامید.

تاریخ رسمیت یافتن جنبش «هندی خلافت» از سال ۱۹۱۹ و فعالیت عمده آن تا سال ۱۹۲۳ است. همان‌گونه که گفته شد، در حقیقت، این جنبش عملاً مدت‌ها پیش از شروع جنگ جهانی اول، آغاز شده بود که در دو مرحله آن را می‌توان بررسی کرد:

در مرحله اول جنبش پان‌اسلامیسم و خلافت در هند، تا سال ۱۹۱۰ حوادثی در صحنه بین‌المللی رخ داد که تقویت جنبش را موجب گردید؛ از جمله: جنگ یونان و عثمانی در سال ۱۸۹۷/۱۳۱۵ در افزایش گرایش به این اندیشه در بین مسلمانان طرف‌دار خلافت به ویژه اعضای «ندوة‌العلماء»، دارالعلوم دثوبند/ دیوبند و فرنگی محل، تأثیر فراوانی نهاد. طرح تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ میان روسیه و انگلیس در سال ۱۹۰۷/۱۳۲۵، حمله ایتالیا به لیبی و اشغال این ایالت عثمانی در سال ۱۹۱۱/۱۳۲۹، تحکیم قیمومت فرانسه بر مراکش در همان سال، افزایش مداخلات نظامی روسیه و انگلیس در ایران در سال ۱۹۱۱/۱۳۲۹، گلوله‌باران حرم امام‌رضا علیه السلام به دست روس‌ها در سال ۱۹۱۲/۱۳۳۰، جنگ‌های بالکان با عثمانی در سال‌های ۱۳۳۰-۱۹۱۲/۱۳۳۱-۱۹۱۳ و تجزیه بخش‌های اروپایی آن، مسائل دیگری بودند که موجب شدند مسلمانان هند به سرنوشت خلافت عثمانی و دیگر مسلمانان توجه و هم‌دردی بیشتری نشان دهند<sup>۱</sup> و بر بدبینی آنان به غرب افزودند؛ به گونه‌ای که در سال ۱۹۱۲/۱۳۳۰ هلال احمر هیأتی را شامل چند پزشک و پرستار به سرپرستی دکتر مختار احمد انصاری، راهی عثمانی کرد تا به سپاهیان آنها کمک پزشکی برسانند. چند تن از علمای مسلمان مانند محمدعلی و ابوالکلام آزاد نیز این هیأت را همراهی می‌کردند.

۱. سیدقنبدیل عباس موسوی و مهدی کریمی، *دانشنامه جهان اسلام*، مدخل جنبش خلافت، ج ۱۰، ص ۸۴۱.

در مرحله دوم که از سال ۱۹۱۰-۱۹۲۴ را در بر می‌گیرد، حوادثی نظیر حمله ایتالیا به لیبی و اشغال آن سرزمین اسلامی (۱۹۱۱ میلادی)، جنگ‌های بالکان علیه عثمانی (۱۹۱۲-۱۹۱۳)، حتی اشغال نظامی ایران توسط روس و انگلیس (۱۹۱۱ میلادی) و به توب بستن حرم مطهر امام رضا علیه السلام به دست روس‌ها و سپس جنگ جهانی اول و رویارویی متفقین با عثمانی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) رخ داد که موجب شد جنبش پان‌اسلامیسم هند وفاداری‌شان را به دیگر مسلمانان بیش از پیش تقویت کنند. این هم‌دردی‌ها در آثار متعددی در فاصله ۱۹۰۰-۱۹۱۸ منعکس شده است.

این احساسات به تدریج، به یک آرمان اساسی مبتنی بر اتحاد مسلمانان و نجات آنها، از جمله مسلمانان هند و خلافت عثمانی از سلطه استعمار و امپریالیسم غرب مبدل شدند. جنبش «هندی خلافت» که عملاً از سال ۱۹۱۹ آغاز گردید، تا سال ۱۹۲۲ تا حدی انگیزه و احساسات مردمی را توانست تحریک کند و به آنها جهت دهد، اما در عمل به جایی نرسید.<sup>۱</sup> نهضت‌های احیا و اصلاح دینی نیز تحت تأثیر این جنبش‌ها، در میان هندوان به وجود آمد که از الگوهای غربی نیز بهره می‌گرفتند.<sup>۲</sup> جنبش‌های اسلامی و جنبش‌های هندو، هر دو سعی داشتند با جذب جنبه‌های مثبت فرهنگ و تمدن غربی، هویتی جدیدی را خلق کنند. در شبه‌قاره هند، رقابت این جنبش‌ها در روش، ابزار و هدف، تحت کنترل و سازمان‌دهی استعمار انگلیس، جدایی هرچه بیشتر این دو گروه عمده را باعث می‌شد. بنابراین، انگلیسی‌ها حزب کنگره<sup>۳</sup> را برای هویت‌بخشی و سازمان‌دهی جنبش‌های هندی به وجود آوردند. استعمارگران بریتانیایی هرچند خود به اداره امور مستعمرات می‌پرداختند، به لحاظ تفاوت‌های فرهنگی، آن بخش از فرهنگ بومی را تقویت می‌کردند که مغایر منافع آنان نبود و یا برای پیش‌برد اهدافشان مفید تشخیص می‌دادند.<sup>۴</sup> بنابراین، حزب کنگره تشکیل شد. استعمار انگلیس از این طریق هم اختلافات را دامن می‌زد و هم عمق می‌بخشید.

۱. سید احمد موقفی، جنبش‌های اسلامی معاصر، ص ۲۷۶ به بعد.

۲. گلین ریچاردز، ادیان آسیا، «دین هندویی جدید»، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، ص ۴۰۴ و ۴۰۵، چاپ دوم، ویراسته فرید هلم هاردی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران: ۱۳۷۷؛ پی هاردی، مسلمانان هند بریتانیا، ترجمه: حسن لاهوتی، ص ۱۸۷، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد: ۱۳۶۹.

۳. میان محمد شریف، تاریخ فلسفه در اسلام، ترجمه: زیر نظر نصرالله پورجوادی، ج ۴، ص ۱۹۷-۱۹۸، مرکز نشر دانشگاهی، تهران: ۱۳۷۰؛ تاریخ جنوب شرقی، جنوب و شرق آسیا مقاله و اسناد، ص ۳۸۲.

۴. سید هادی عربی و علی‌رضا شکری، (با هم‌کاری ناصر جهانیان)، توسعه در آینه تحولات، ص ۳۲۱، حوزه و دانشگاه، قم: سمت، تهران: ۱۳۸۳.



- شکست ناسیونالیسم ملی: ناسیونالیسم در هند تا قبل از سال ۱۹۱۹ به صورت ملی و ضداستعماری و عامل انسجام بود؛ اما پس از الغای خلافت به دنبال جدایی رهبران، احساس تبعیض طبقه متوسط مسلمان در به دست گرفتن مناصب و شغل‌ها در شهرها، اجحاف و استثمار زمین‌داران بزرگ هندو بر رعایای مسلمان خود و نیز زیان پیشه‌وران و صنایع دستی مسلمانان از تولیدات ماشینی، ناسیونالیسم مذهبی و جدایی‌طلب مسلمانان رشد کرد.<sup>۱</sup>

- عملکرد محمدعلی در جنبش خلافت: این جنبش به رهبری محمدعلی در میان توده‌های مسلمان، گسترش یافت و با هم‌راهی کنگره ملی هند، جنبش مشترک مسلمان - هندو به وجود آمد. اما آنچه این جنبش را به تجزیه شبه‌قاره پیوند می‌زند این است که محمدعلی از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۴ بر این دیدگاه پافشاری می‌کرد که در صورت حمله افغانستان به هند، مسلمانان باید از مهاجم حمایت کنند، حتی اگر این حمله بر ضد هندوها باشد. این نگرش که از همان اول با مخالفت برخی رهبران مسلمان مانند ابوالکلام و تنفر تاگور و گاندی از رهبران هندو مواجه شد، به جدایی ملی‌گرایان از جدایی‌طلبان<sup>۲</sup> و بدگمانی آنان به یک‌دیگر انجامید. رهبران مسلمان تصور می‌کردند که هندوها می‌خواهند از موضع تفوق عددی، مسلمانان را مقهور کنند و رهبران هندو تصور می‌کردند مسلمانان در پی بهره‌جویی از فرصتی برای بازبانی تفوق گذشته مسلمانان در شبه‌قاره هستند.<sup>۳</sup> خشونت‌های فرقه‌ای پس از سال ۱۹۲۴ و الغای خلافت، بالا گرفت.

از طرفی مسلمانان با احساس در اقلیت بودن و در آرزوی تأمین‌های عاطفی بیشتر، با وابسته کردن خویش به دنیای اسلام، وارد جنبش خلافت شده بودند. مسلمانان تصور می‌کردند که وجود حکومت اسلامی قدرت‌مند و ارتباط با آن، عزت و حرمت آنان را تأمین می‌کند و قدرت معامله و چانه‌زنی آنان را در برابر اکثریت هندو افزایش می‌دهد،<sup>۴</sup> این تصور نیمه‌آگاهانه، در پی پایان جنبش و الغای خلافت، مسلمانان را به این آگاهی رسانید که حقوق آنان در دل تشکیلات فدرال یا خارج از آن تأمین می‌شود.<sup>۵</sup>

۱. جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، ج ۳، ص ۱۳۹۰ - ۱۳۹۳.

۲. پی ام. هولت؛ ان. ک. س. لمبتون؛ برنارد لوتیس، تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه: تیمور قادری، ج ۲، ص ۱۰۷۴، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، تهران: ۱۳۸۳.

۳. ابراهام. لایبوس، تاریخ جوامع اسلامی، ترجمه: محسن مدیرشانه‌چی، جنوم، ص ۲۳۹، آستان قدس رضوی، مشهد: ۱۳۷۶.

۴. جنبش اسلامی و گرایشهای قومی در مستعمره هند، ص ۳۳۴.

۵. همان، ص ۷۱.

– خشونت‌های فرقه‌ای: نهضت‌های فرقه‌گرای هندو عامل خشونت‌های فرقه‌ای است که احیای هندوئیسم را قصد داشتند. «آریا سماج» به معنای جامعه آریا از قدیمی‌ترین جنبش‌های هندوست که در سال ۱۸۷۵ در بمبئی تأسیس شد و بیشترین طرف‌دارانش از طبقه تحصیل‌کرده پنجاب و دشت‌های شمال هند بود. آریا سماج به منزله انجمنی از هندوهای فرهیخته بود که سنت ناب و داهای باستان را دنبال می‌کرد.<sup>۱</sup> این نهضت تحت تأثیر افکار اسلامی و مسیحی به وجود آمد تا مذهب هندو را از حالت ملایم و دفاعی به صورت فعال و متجاوز در آورد و هندوئیسم را احیا کند.<sup>۲</sup> آریا سماج عکس‌العملی در مقابل روش‌های نفوذ و تبلیغ اسلام و مسیحیت و پیراستن هندوئیسم از آثار این دو و تبلیغ آن در میان طبقات متوسط به شمار می‌آمد در اثر ورود استعمار ایجاد شده بود.<sup>۳</sup> این جنبش به طور آشکار علیه باورهای اعتقادی و مذهبی دیگر مذاهب غیرهندو به ویژه اسلام موضع‌گیری کرد و اولین جنبشی بود که به نظامی‌شدن و تسلیح پیروان خود اقدام نمود. بار وطن‌پرستی آن بسیار قوی بود. این جنبش احیای هندوئیسم، تجدید حیات فرهنگ، زبان و قدرت هندو در سراسر شبه‌قاره را دنبال می‌کرد.<sup>۴</sup>

«سنگامان» و «شودهی» دو نهضت دیگر هندویی فرقه‌گراست که در اواخر قرن نوزدهم ظهور کردند. جنبش این نهضت‌ها نیز با هدف احیاء مذهب هندوئیسم و طرد، تقبیح و تکفیر دیگر مذاهب به وجود آمد و بار ضداقلیت‌های آنها بیش از بار ضداستعماری بود. «سوامی شهاد تاج» بنیان‌گذار شودهی بیش از هر چیز هم خود را به تغییر مجدد مذهب مسلمانان به هندو معطوف می‌کرد. حرکت‌های وی، رنجش شدید مسلمانان را موجب شد و تنش‌های فرقه‌ای را تشدید کرد که از زمان آریا سماج شروع شده بود. وی ادعا می‌کرد که ده هزار نفر مسلمان را مجدداً هندو کرده است. در سال ۱۹۲۶ یکی از مسلمانان ضد این حرکت، او را به قتل رسانید.<sup>۵</sup> در مقابل سنگامان و شودهی، از دو نهضت اسلامی «تنظیم» و «تبلیغ» نام برده می‌شود.<sup>۶</sup>

۱. دانیل گلد، هندوئیسم سازمان یافته از حقایق ودایی تا ملت هندو، ص ۶-۷، ترجمه: فرهنگ رجایی، انتشارات هرمس (وابسته به مؤسسه شهر کتاب)، تهران: ۱۳۷۸.

۲. نگامی به تاریخ جهان، ج ۲، ص ۸۲۲.

۳. جواهر لعل نهرو، کشف هند، ترجمه: محمود تقضلی، ج ۲، ص ۵۵۷، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران: ۱۳۶۱.

۴. جمشید بروجردی، ملی‌گرایی هندو، ص ۷۵، وزارت امور خارجه، تهران: ۱۳۷۹.

۵. همان.

۶. جنبش اسلامی و گرایشهای قومی در مستعمره هند، ص ۳۰۹ و ۳۱۰.

## عوامل اداری، حقوقی و سیاسی تجزیه شبه‌قاره

عوامل اداری، حقوقی و سیاسی تجزیه شبه‌قاره عبارتند از:

- **تقسیم بنگال:** حکومت بریتانیا در سال ۱۹۰۵ در زمان تصدی لرد کرزن، ایالت بنگال را به دو بخش تقسیم کرد. دلیل ظاهری این تقسیم ایجاد سهولت اداری بود؛ زیرا ایالت قدیم برای تأمین مدیریت لازم، بیش از حد بزرگ بود. این تجزیه با مخالفت کنگره و هندوها روبه‌رو شد و آشوب‌های بسیار زیادی برای لغو این تصمیم، به راه انداختند. بر حسب اتفاق، اکثریت ساکنان ایالت جدید بنگال شرقی، مسلمان بودند و چون منافع آنان در الگوی قبلی ایالت مدت‌ها نادیده گرفته می‌شد، در تقسیم جدید، دست‌کم این امیدواری وجود داشت که شاید سرنوشت آنان تغییر کند. در دسامبر ۱۹۱۱ در پی افزایش برخوردهای حزب کنگره و هندوها، تقسیم بنگال ملغی شد. در نتیجه، هندوها بیش از حد خوش‌حال و مسلمانان به شدت ناامید شدند.<sup>۱</sup> در سال ۱۹۰۶ درست موقعی که تحریکات هندوها علیه تقسیم بنگال پیوسته رو به فزونی می‌رفت، عده‌ای از تحصیل‌کردگان مسلمانان در داکا، پایتخت ایالت جدید شرقی با این فکر که مسلمین وقتی می‌توانند احراز حیثیت کنند که از خود قدرت سیاسی و رهبری داشته باشند، «مسلم‌لیگ» را بنیان نهادند. اهداف اولیه لیگ از این قرار است:

۱. تقویت احساسات و وفاداری مسلمانان هند در برابر دولت انگلیس و رفع برداشت‌های سوء از این ناحیه؛
  ۲. حمایت و پیش‌رفت حقوق سیاسی مسلمانان هند و عرضه محترمانه نیازها و خواسته‌های آنان به دولت؛
  ۳. جلوگیری از بروز احساسات خصمانه مسلمانان در برابر فرقه‌های دیگر و کینه‌توزی و انتقام‌جویی متقابل آنان.<sup>۲</sup>
- مسلم‌لیگ بعدها احساسات جدایی‌طلبی مسلمانان را به صورت جنبشی هم‌آهنگ و کامل، برای ایجاد سرزمین اسلامی جداگانه در هند سازمان داد و به این طریق با ادعای کنگره مبنی بر آن که تنها نماینده سیاسی همه خلق‌های هندوستان است، با موفقیت به مقابله پرداخت. از جمله، از تقسیم بنگال پشتیبانی نمود و از دولت اطمینان گرفت که آن را لغو نکند.<sup>۳</sup>

۱. تاریخ جنوب شرقی، جنوب و شرق آسیا مقاله و اسناد، ص ۳۸۶.

۲. هکتور بولیتو، قائد اعظم محمدعلی جناح مؤسس پاکستان، ترجمه: غلامرضا سعیدی، ص ۸۱ انتشارات کتابفروشی محمدی، تهران: بی‌تا.

۳. جهان اسلام: بنگلادش، پاکستان، ترکیه، ج ۲، ص ۱۴۸.

- تغییر سیاست کنگره ملی هند: در سال ۱۹۱۶ توافق به نام میثاق «لکنهو» بین کنگره و مسلم لیگ در زمینه قانون اساسی آینده هند امضا شد. یکی از مواد مهم این میثاق این بود که کنگره اصل انتخابات جداگانه برای مسلمانان را پذیرفت. این میثاق نشان می‌داد که کنگره نظر مسلم لیگ را مبنی بر این که مسلمانان جامعه‌ای جداگانه‌اند، پذیرفته است. بریتانیایی هم عیناً این موضوع را در تدوین اصلاحات بعدی‌شان، یعنی مونتاگ - چلمز فورد در سال ۱۹۱۹ داخل کردند.<sup>۱</sup> محمدعلی جناح از سال ۱۹۱۶ به رهبری مسلم لیگ برگزیده شد. اما کنگره در سال ۱۹۲۸ که گزارش نهرو برای اصلاح قانون اساسی هند منتشر شد، تصمیم خود در پیمان لکنهو را نقض کرد و راه حل تنش‌های به وجود آمده پس از الغای خلافت را ایجاد یک کشور متحد غیر دینی و انتخابات مختلط دانست.<sup>۲</sup> رد خواسته محمدعلی جناح که برخی تضمینات و امتیازات را برای مسلمانان خواسته بود، نومیدی وی و جدایی همیشگی میان مسلمانان و هندوان را سبب شد. در مقابل، مسلم لیگ در سال ۱۹۲۹ در جلسه خود منشور درخواست‌های مسلمانان برای شرکت در قدرت سیاسی را که محمدعلی جناح در چهارده بند به مسلم لیگ ارائه کرده بود، تصویب کرد. مسلمانان در این مصوبه حکومت فدرالی، خودمختاری ایالات و اختصاص دست کم یک سوم اعضای دولت مرکزی به خود را خواستار شدند.<sup>۳</sup>

### ماهیت جنبش پاکستان

مسأله سیاسی تجزیه شبه‌قاره هند و استقلال پاکستان یا جنبش پاکستان، نهضت بیداری مسلمانان و آزادی هند از چنگال استعمار انگلیس سه جریان مختلف بود که توسط رهبران آن‌ها به یک‌دیگر پیوند می‌خورند و در نهایت هم رهبران این سه جریان، جدایی آنها را باعث شدند.

فرض جدا بودن جامعه مسلمان از هندوها و سیک‌ها از نظر عقیدتی و حقوق سیاسی و اجتماعی که اول بار شاه ولی‌الله و سید احمد خان (۱۲۳۲ - ۱۳۱۵ قمری/۱۸۱۷ - ۱۸۹۸ میلادی) طرح کردند و سپس علامه اقبال به آن تأکید نمود،<sup>۴</sup> از ابتدا به معنای تجزیه جغرافیایی شبه‌قاره نبود. واکنش‌های کنگره در نقض

۱. تاریخ جنوب شرقی، جنوب و شرق آسیا مقاله و اسناد، ص ۳۸۷.

۲. همان.

۳. جهان اسلام: بنگلادش، پاکستان، ترکیه، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۰.

۴. جنبش‌های اسلامی معاصر، ص ۳۲۲، سمت، تهران: ۱۳۷۴.

پیمان لکنهو و سپس سهیم نکردن سیاستمداران مسلم‌لیگ در وزارت‌خانه‌ها به وسیله کنگره پس از شکست مسلم‌لیگ در انتخابات ۱۹۳۷ باعث شد که نخبگان شهری مسلمان که در نظام آموزشی غربی پرورش یافته بودند، در رقابت با همتایان سیک و هندوی خود با نفوذ در توده، جنبش پاکستان را شکل دهند.<sup>۱</sup> علامه اقبال لاهوری پس از گزارش نهر، طرح تشکیل دولت اسلامی را در داخل قلمرو اسلامی هند به طور جدی مطرح کرد و ضمن نامه‌نگاری با محمدعلی جناح که بعدها به صورت عملی پاکستان را بنیان‌گذاری کرد، ایجاد این دولت را در مناطق پنجاب، سرحد شمالی، سند و بلوچستان خواستار شد.<sup>۲</sup>

پیروزی مسلم‌لیگ در انتخابات ۱۹۴۵ باعث شد که عاقبت کنگره هم به جدایی جغرافیایی مسلمانان و تشکیل پاکستان رضایت دهد.<sup>۳</sup>

### پی‌آمدهای تجزیه شبه‌قاره هند

ابتدا جامعه مسلمان هند در دو حیطة جغرافیایی در شرق و غرب هند، با نام پاکستان از آن جدا شدند و سپس بخش شرقی پاکستان با نام بنگلادش از بخش غربی آن جدا شد. پی‌آمدهای این تجربه عبارتند از:

۱. مهاجرت میلیون‌ها نفر مسلمان و هندو از هندوستان به پاکستان و کشته شدن آنان در این جریان؛
۲. جامعه مسلمان شبه‌قاره، ابتدا به دو قسمت مسلمانان ساکن در پاکستان و هندوستان و پس از جدایی بنگلادش از پاکستان، به سه جامعه مسلمان ساکن در بنگلادش، هند و پاکستان تقسیم شدند.
۳. به مسلمانان ساکن در هند، در زمینه اشتغال، احراز پست‌ها و مناصب دولتی و نیز در آموزش و آینده سیاسی و فرهنگی خود، تبعیض شد.
۴. بحران پایدار کشمیر در شبه‌قاره به وجود آمد که طی بیش از پنجاه سال تداوم آن، مسابقه تسلیحاتی میان هند و پاکستان در گرفت و سه جنگ بزرگ میان دو کشور بر پا شد.<sup>۱</sup>

۱. تاریخ جوامع اسلامی، ج ۲، ص ۲۳۴ - ۲۳۶؛ تاریخ اسلام کمبریج، ج ۲، ص ۱۰۷۹ - ۱۰۸۰.

۲. محمداکرم عارفی، جنبش اسلامی پاکستان: بررسی عوامل ناکامی در ایجاد نظام اسلامی، ص ۶۹ - ۷۰، بوستان کتاب، قم؛ ۱۳۸۲؛ تاریخ جوامع اسلامی، ج ۲، ص ۲۳۴ - ۲۳۶.

۳. تاریخ جنوب شرقی، جنوب و شرق آسیا مقاله و اسناد، ص ۳۹۰ - ۳۹۳.

۵. جامعه نوپای پاکستان در ابتدا با فقدان تشکیلات و مشکلات مهاجران و فقر اقتصادی روبه‌رو بود.
۶. در حیات سیاسی و اجتماعی آینده پاکستان، بر سر نقش اسلام، درگیری همیشگی به وجود آمد.
۷. مسائل امنیتی ناشی از بحران کشمیر باعث شده که در پاکستان همواره نظامیان قدرت‌مند باشند و از نظر سیاسی و اقتصادی پاکستان به امریکا وابسته باشد.
- عوامل جدایی بنگلادش<sup>۲</sup> نیز عبارتند از:
- اختلاف زبانی در بنگلادش برخلاف پاکستان که در آن زبان عمده واحد وجود داشت؛
  - فاصله جغرافیایی میان دو نیمه پاکستان؛
  - تبعیض در صرف بودجه‌های نظامی که بیشتر در ارتش پاکستان غربی مصرف می‌شد؛
  - اکثر مقامات و مشاغل حکومت مرکزی در دست اهالی پاکستان غربی بود؛
  - بیشتر کارخانه‌های بنگال به مردم پاکستان غربی تعلق داشت؛
  - بنگال شرقی به صورت منطقه‌ای کشاورزی و تولید کننده مواد خام باقی ماند؛
  - در اثر جدایی بنگلادش از پاکستان، تقریباً فقیرترین کشور جهان به وجود آمد که دچار تراکم جمعیت، بلایای طبیعی و کمبود منابع است و در اثر بی‌ثباتی سیاسی، نظامیان عمدتاً بر آن حاکم بوده‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۵۱

۱. نک: علی کوثری، «ریشه‌های مسأله کشمیر و چشم انداز آینده»، مجله سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۸، ص ۷۸۹؛ کریم اسد سنگابی، «بحران کشمیر و تسلیحات هسته‌ای»، نشریه صف، شماره ۲۳۲، ص ۳۱؛ محمدرضا حافظ‌نیا، مبانی مطالعات سیاسی - اجتماعی، ج ۲، ص ۲۷۹ - ۲۸۳، سازمان حوزه‌ها و مدارس خارج از کشور، قم: ۱۳۷۵.

۲. بنگلادش، گردآوری و تنظیم زیبا فرزین، ص ۱۵۱ و ۱۵۲، چاپ دوم، وزارت امور خارجه، تهران: ۱۳۷۴.